گزارشی در زمینه دانش دین شناسی

رودولف، کورت

همتی، همایون

 ویلهلم دیلتای‏1جملهء معروفی دارد که‏ می‏گوید:«تنها تاریخ است که به آدمی می‏گوید که چه می‏تواند باشد».ادیان واقعیتهای مهم‏ تاریخند.آنها بخشی از تحقیقات و تأملات‏ تاریخی ما را تشکیل می‏دهند.ادیان از آنجا که به‏ شکلی ویژه و متمایز بر آدمیان و جوامع تأثیر نهاده‏ و تأثیر خواهند نهاد و آدمی را وامی‏دارند تا در تبیین‏ معنای وجود انسانها کوشش و کاوش نماید و دربارهء موجودی متعال بیندیشد که شایستهء توجه و عنایت‏ خاصی هست.پژوهش دربارهء ادیان به مدد ابزار تاریخ رسالت و وظیفهء رشتهء علمی جوانی است که‏ به آلمانی«دانش دین‏شناسی»2گفته شده و در انگلیسی معادل دقیق آن«علم تاریخ ادیان»3 می‏باشد و من نیز در این سلسله سخنرانیها از همین‏ معادل انگلیسی استفاده می‏کنم.این رشته در آغاز پیدایش با دشواریهایی روبه‏رو بوده و از نظر ارتباط آن با علم تاریخ و دیگر رشته‏های علم انسانی و بالاتر از همه الهیات(علم کلام)هنوز نیز مشکلاتی دارد.طبق نظر جوزف کیتاگاوا این رشته‏ هنوز جایگاه شایستهء خود را در ایالات متحده‏ آمریکا نیافته است هر چند همواره کسانی بوده‏اند که درباره این رشته نظرات و اطلاعات بسیار دقیق و روشنی داشته‏اند.کیتاگاوا در یک سخنرانی که اخیرا در ایالت کلرادو برگزار گردید اظهار داشت: «درآمیختگی ارتباط بین تحقیقات دینی با مطالعات‏ کلامی به عنوان مسأله‏ای حل ناشده مسؤولیتی را فراروی کسانی که رسالت بازنگری در پژوهشهای‏ دینی روزگار ما را به عهده دارند قرار می‏دهد».او پیشنهاد می‏کرد که:«رشته تاریخ ادیان باید نقش‏ مهمتری در مطالعات دینی در آینده ایفا نماید».

آقای جان.ف.ویلسون این نقش بالقوه را به‏ گونه‏ای تکان دهنده بیان کرده است:«ویژگی‏ مشترک همهء نگرشها در مورد آیندهء دین‏شناسی مبتنی‏ ارنست تروئلچ‏ بر این اعتقاد صریح است که تاریخ ادیان باید انسجام و سمت‏گیری عمده‏ای که شاید هم اکنون‏ در حوزهء دین‏شناس مفقود است پدید آورد و به‏ عهده بگیرد».

من در این سلسله سخنرانیها قصد ندارم به‏ مسأله‏ای خاص دربارهء مقایسهء ادیان بپردازم، همچنین قصد ندارم به موضوعات مربوط به رشتهء تخصصی خودم یعنی دینهای باستان و سامی در شرق بپردازم،بلکه می‏کوشم تا نوعی نگرش را که‏ طی 25 سال گذشته بر کار من در زمینهء ادیان تأثیر گذاشته است،مورد بحث قرار دهم.برای این‏ هدف من به کاری که قبلا آنجام داده‏ام اشاره خواهم‏ کرد و برای نخستین بار آن را در اینجا مطرح خواهم‏ ساخت.هدف من تأکید بر ویژگی برجستهء تاریخی‏ رشتهء تاریخ ادیان است که خود میراث انقلابی است‏ که در قرنهای هیجدهم و نوزدهم در شناخت‏ تاریخی بشر رخ داد.لازمهء مورخ بودن این است که‏ شخص به نحوی روشمند بیندیشد و عمل کند.

یعنی اقدام در جهت فهم دیدگاه شخص دیگری که‏ به عنوان یک موجود تاریخی مطرح است.نگرش‏ در مورد دیدگاه کسی مربوط به تحقیق تاریخی‏ می‏شود.چنین نگرشی نه تنها می‏تواند منجر به‏ روشنی و وضوح مکتوبات تاریخی شود،بلکه‏ می‏تواند در اثر برقراری تماس با دیدگاههای دیگر موجب فراختر شدن دیدگاه شخص پژوهشگر گردد.

اقدام دیالکتیکی تأمل نفس،انتقاد و تجربهء موضوع تاریخی برای تحقیق دینی-تاریخی از اهمیت فراوانی برخوردار است.بنابراین،من این‏ سخنرانیها را با ترسیم سنت تاریخ ادیان در دانشگاه‏ لایپزیگ آغاز می‏کنم و آن را همان گونه که خود شخصا با تجربه دریافته‏ام و به مدد بایگانی اسناد دانشگاه شناخته‏ام مطرح می‏نمایم.

این سنت،بخشی از آگاهی تاریخی مرا تشکیل‏ می‏دهد و هنوز تلقی من از رشته‏ای که بدان اشتغال‏ دارم نیز بدین وسیله شکل می‏یابد.با توصیف و تشریح لایپزیگ من نگاهی اجمالی به سنت‏ تحقیقات علمی در یکی از کهن‏ترین دانشگاههای‏ آلمانی را نیز عرضه می‏دارم.این دانشگاه در سال‏ 1409 توسط استادان و دانشجویانی که پراگ را به‏ سبب درگیریهای انجمن علمی بوهمه ترک کرده‏ بودند تأسیس شد.از سال 1951 این دانشگاه به‏ نام دانشگاه کارل مارکس شناخته شد.

تاریخ رشتهء دین‏شناسی در لایپزیگ به دو دوره‏ تقسیم می‏شود:«دورهء پیش از سال 1912 و دورهء پس از سال 1912،یعنی سالی که گروه و کرسی‏ رسمی رشتهء تاریخ ادیان منحصرا به دانشکدهء علوم انسانی(دانشکدهء فلسفه)مربوط می‏شد.در پایان‏ قرن هیجدهم و آغاز قرن نوزدهم،واحدهای درسی‏ گوناگونی دربارهء اسطوره‏شناسی زبان‏شناختی و فلسفی بر این رشته سیطره و غلبه داشت.محققان‏ متعددی در این حوزه کار می‏کردند:

کریستیان آگوست کروسیوس(4)،کریستیان‏ آگوست کلودیوس(5)،فریدریک آگوست‏ کاروس(6)،در اواخر قرن هیجدهم،و در نسل‏ بعدی کسانی مانند کریستیان هرمان ویسه(7)، (1866-1801)که در آن زمان مهمترین فیلسوف‏ دانشگاه لایپزیگ بود،و گوتفرید هرمان(8)، (1848-1772)که از مخالفان فریدریک‏ کروز(9)،و استاد ماکس مولر(10)بود.

اما آن کسی که نخستین واحد درس ادیان(تاریخ‏ عمومی ادیان)را در دانشگاه لایپزیک تدریس کرد، گوستا و سیفارث(11)(1885-1796)بود که در مصرشناسی مقام نخست را در این دانشگاه‏ داشت.او این درس را به طور منظم و به مدت‏ چندین سال تکرار کرد.

در تابستان سال 1832 سیفارث اعلام کرد که در آن ترم تحصیلی درسی با عنوان«تاریخ ادیان‏ باستان به ویژه ادیان مصر،یونان،روم،فینیقیان، ایران،هند و ادیان دیگر را تدریس خواهد کرد».

اما به هر حال،سیفارث نمونهء یک مورخ ادیان‏ نبود.کار او کاملا غیر نقادانه و مشحون از تفسیرهای کلامی و انجیلی بود.سرنوشت او به‏ عنوان یک مصرشناس نیز بهتر از موقعیت او در ادیان نبود.او متعصبانه با کشفیات شامپولیون(12) در مورد کتیبه‏های مصری به مخالفت برخاست و این مخالفت تا زمان مرگ که در سال 1885 در نیویورک اتفاق افتاد همچنان ادامه داشت.

بنابراین،رشتهء تاریخ ادیان در لایپزیگ با سیفارث‏ آغازی نامیمون داشت.اما این رشتهء جوان و نوپا توسط محقق دیگری به نام کارل رودلف سیدل(13) (1892-1835)گامی به پیش نهاد.او فیلسوفی‏ بود که نخستین درس را از واحدهای متعدد ادیان‏ تحت نام«تاریخ عمومی ادیان»در ترم زمستانی‏ 6-1865 ارائه کرد.کتاب او به نام«دین و دینداری»(14)که در سال 1872 در لایپزیگ منتشر شد،می‏تواند تا حدودی نشانگر عقاید او باشد. سیدل به عنوان فیلسوف در پی آن بود تا نتایج‏ تحقیقات تخصصی گوناگون در ترکیبی جامع‏ خلاصه سازد.یکی از اعتقادات کلامی او این بود که مسیحیت نقطهء پایان تکامل همهء ادیان است و بالاترین آرمان همهء ادیان مسألهء«خدای بشرگونهء کامل»است.(صفحهء 142 و 4-163)عبارت‏ خود او در این مورد چنین است:«دین عیسی آن‏ ترکیب نهایی و متعالی‏ای است که همهء جریانهای‏ دینی پراکندهء پیش از مسیحیت نهایتا بدان منتهی‏ خواهند شد»(ص 140)با این همه اثر سیدل فاقد شایستگی نبود.او شناخت خوبی در مورد ادیان‏ \*سالهای پس از جنگ دوم، شاهد وقوع دو بحران در سیر تاریخ ادیان در دانشگاه لایپزیگ‏ بود.بحران نخست در سال 1958 رخ داد که طی آن سعی می‏شد مؤسسه تاریخ ادیان را به بنیادی‏ برای تحقیقات و تبلیغات الحادی‏ تبدیل کند.بحران دوم در سال‏ 1968 آغاز شد و طی آن،جایگاه‏ درس تاریخ ادیان به بخش‏ مطالعات تاریخی انتقال یافت.

\*«والتر بتکه»به صورت جدی‏ به خصلت تاریخی و جامعه‏شناختی ادیان پرداخت و کوشش زیادی کرد تا تاریخ ادیان را مستقل از علم کلام و فلسفه دین، بنا کند.

داشت و از آخرین تحقیقات تخصصی موجود بهره‏ گرفته بود.او از تحقیق صریح،نقادانه و تاریخی‏ در مورد کتاب مقدس طرفداری می‏کرد.در حقیقت او شناختی را که دربارهء تاریخ ادیان داشت‏ در پژوهش پیرامون عهد جدید به کار گرفت.وی‏ در اوایل سال 1882 آثار متعددی منتشر ساخت و کوشید تا ثابت کند که افسانهء بودا بر انجیل نخستین‏ تأثیر را داشته است.این موضوع که نخستین‏بار توسط سیدل مطرح گشت توجه محققان را به خود جلب نمود و از آن زمان تاکنون همواره مورد بحث‏ واقع شده است.

برونو لیندنر(15)(1930-1853)که متخصص‏ ایران‏شناسی بود،سنت سیدل را در تاریخ ادیان‏ ادامه داد.لیندنر که یک زبان‏شناس طراز اول بود، از سال 1887 تا زمان بازنشستگی‏اش در سال‏ 1919 در لایپزیگ دانشیار زبانها و ادیان آریایی‏ بود.او به طور منظم درسی را تحت عنوان«تاریخ‏ عمومی ادیان»یا«مقدمه‏ای بر تاریخ عمومی ادیان» تدریس می‏کرد.درسهای او دانشجویان نسبتا زیادی را جذب کرد،اما او به سبب بیماری چشم‏ که عاقبت به کوری منجر شد،نتوانست آثار زیادی‏ به چاپ برساند.وی در چاپ سوم کتاب«راهنمای‏ متألهان و دین‏شناسان»(16)،اثر اتو زوخلر(17) (مونیخ،1890)مقاله‏ای با عنوان«مبانی تاریخ‏ عمومی ادیان در سراسر تاریخ»منتشر ساخت،این‏ مقاله هنوز ارزش خواندن دارد.توضیحات او خالی‏ از اعتقادات کلامی نیست،برای او«شناخت خدا» اساس دین است و مسیحیت کاملترین صورت آن‏ است.با این همه او تأکید می‏کرد که تاریخ ادیان‏ نباید به تعیین و ارزیابی این مسأله بپردازد که«آیا مدعیات یک وحی آسمانی خاص اثبات‏پذیر است‏ یا خیر»(ص 578)و بدین‏سان بینش نقادانه و احتیاط غرورآمیزی نسبت به نظریات غیر مسلم از خود نشان داد.به علاوه،لیندنر،صریحا مسألهء استقلال تاریخ ادیان را مورد تأکید قرار داد و ادعا کرد که هر مورخ ادیان باید به تحقیق در مورد فرهنگ‏ ویژه‏ای مشغول گردد زیرا به اعتقاد او«تاریخ یک‏ دین تنها در ارتباط با تکامل تمامی یک فرهنگ‏ می‏تواند شناخته شود»(ص 570).لیندنر عقیده‏ داشت که سرگرم شدن به بحث دربارهء منشأ پیدایش‏ دین بی‏فایده است.او معتقد بود که«هیچ گونه‏ تحقیق تاریخی که بتواند آغاز پیدایش تاریخی دین‏ را توضیح دهد وجود ندارد...همهء تاریخ با بشریتی‏ به اقوام مختلف تقسیم شده سر و کار دارد نه با افراد و اشخاص.دوران پیش از تقسیم بشریت به اقوام‏ یا قبایل گوناگون در فراسوی منظر تاریخ قرار دارد» (ص 572).

سیدل و لیندنر دو نمایندهء عمدهء رشتهء تاریخ‏ ادیان در دانشگاه لایپزیگ در طول قرن نوزدهم‏ بودند،اما آنها تنها عالمانی نبودند که به تحقیقات‏ دینی-تاریخی اشتغال داشتند.فعالیت در حوزه‏های متعدد تحقیق به نحو فوق العاده‏ای‏ ثمربخش بود.به ویژه در رشتهء مطالعات‏ شرق‏شناسی که به سرعت در حال رشد و گسترش‏ بود،محققان برجسته‏ای موضوعات مربوط به تاریخ‏ ادیان را در تحقیق و آموزش مورد توجه قرار می‏دادند.در میان آنان باید از عالم بزرگ عربی‏دان‏ هاینریش لبریخت فلایشر(18)،هرمان‏ بروکهاوس(19)هندشناس و فریدریک دلتژه(20)، پیشگام آشورشناسی(علم مطالعهء زبان و هنر و تاریخ آشور-مترجم)که در موارد متعددی«عهد جدید را در پرتو الواح مسیحی مورد بررسی قرار داد»،نام برد.همچنین باید از کسانی مانند هاینریش زیمرن(21)،شاگرد و جانشین دلتژه‏ آگوست فیشر(22)اسلام‏شناس،ارنست‏ ویندیش(23)که دربارهء هندشناسی و به ویژه‏ بوداشناسی تدریس می‏کرد،و نیز آگوست‏ کنرادی(24)قهرمان شناخت زبانهای آسیای شرقی‏ یاد کرد.در میان باستان‏شناسان و متخصصان‏ فرهنگ و ادب باستان،باید از اتوجان و یوهان‏ آدولف اوربک(25)مدت زمان زیادی لایپزیگ را به صورت مرکز مکتب موسوم به«اسطوره‏شناسی‏ هنری»درآوردند،-یاد کنیم،اما اگر بخواهیم دقیق‏ سخن بگویم،در زمان ظهور تئودور شرایبر(26)و اریک بیه(27)بود که تحقیق دینی-تاریخی در مورد متون کهن آغاز گردید.عالمان اروپایی(اهل‏ سوئد،نروژ،دانمارک و فنلاند)مانند تئودور موبیوس(28)و مخصوصا یوگن مگ(29)توجه خود را وقف مطالعه و تحقیق در اسطوره‏شناسی و تاریخ‏ ادیان نمودند.

در نهایت باید از ویلهلم ووندت(30) (1920-1832)نام ببریم که کار خود را در لایپزیگ از سال 1875 آغاز کرد.ووندت‏ روان‏شناسی توده(جماعت)را برای نخستین بار در ترم زمستانی 4-1883)تدریس نمود و دو سال‏ بعد برای نخستین بار درسی را با عنوان«روان‏شناسی‏ زبان،اسطوره و آداب و رسوم»عرضه کرد که بارها تدریس آن درس را تکرار نمود.قاطعانه باید گفت‏ که ووندت از طریق بحثهایش در مورد روان‏شناسی‏ جماعت،آگاهی ما را در مورد خصلت تاریخی و جامعه‏شناختی دین گسترش داد.

من تاکنون تنها به دانشکدهء علوم انسانی‏ (لایپزیگ)و فعالیتهای آن پیش از سال 1912 نگاهی اجمالی انداخته‏ام.در دانشکدهء الهیات در آن روزگار،به عکس-به غیر از یک مورد استثنایی- هیچ گونه کرسی تدریس رشتهء تاریخ ادیان وجود نداشت.

در ترم زمستانی سال 8-1937 دیوید یوهان‏ هلیتریش گلدهرن(31)که استاد حق التدریسی‏ دانشگاه بود درسی را با نام«تاریخ عمومی ادیان» ارائه کرد.بدبختانه من نتوانستم‏ جزئیاتی درباره آنچه او تدریس‏ می‏کرده به دست بیاورم زیرا اسناد بایگانی دانشکده‏ الهیات تقریبا به طور کامل از بین رفته‏اند.

تنها در پایان قرن نوزدهم بود که سنت کلامی‏ نیرومند ارتودوکس در لایپزیگ برای نخستین‏بار در هم شکسته شد.در آن زمان فرانتس دلیتژ(32) (1890-1813)لایپزیگ را به صورت یکی از مراکز مهم مطالعات عهد قدیم و یهودیت ربّیانه‏ درآورد.دانشکدهء لوتری نیرومند دانشگاه فرزندان‏ شبانهای لوتری در آلمان را جذب کرده بود.شمار متکلمان برجسته‏ای که حرفهء آموزشی خود را در سال 1870 و 1880 در لایپزیگ آغاز کردند چشمگیر است:ولف گراف باودیسین(33)،اچ، اف مولاو(34)امیل کاوتژ(35)،برنارد استاده(36) هاینریش گوته(37)،رودلف کیتل(38)،ای.و. رایسل(39)،اف.ای.کنیگ(40)،فریدریش‏ لوفز(41)،سی.ر.گریگوری(42)،فریدریش گئورگ‏ هاینریسی(43)،آدولف هارناک(44)،ویکتور شولتز(45)،و گوستاو دالمن(46)،این نکته نیز اهمیت دارد که برخی از عالمان ممتاز بعدی در رشتهء دانش دین‏شناسی مانند آ.ایکهورن(47)،و. ورده(48)،و ه.هکمان(49)نیز در لایپزیگ تحصیل‏ کردند.آهارناک که از سال 1874 تا 1879 در پل تیلیچ

لایپزیگ تدریس می‏کرد چهرهء اصلی نسل جوانتر لایپزیگ بود که سنت ارتودوکس لوتری را کنار نهاده‏ بود.نخستین درس او در لایپزیگ در ترم تابستانی‏ سال 1877 تحت عنوان«تاریخ عقاید»بود.

آلفرد جرمیاز(50)(1935-1864)نخستین کسی‏ بود که تاریخ عمومی ادیان را به عنوان بخش دائمی‏ برنامهء درسی رشتهء الهیات درآورد.او در سال‏ 1906 کار خود را آغاز نمود و سخنرانیهای جامعی‏ دربارهء تاریخ ادیان،به ویژه ادیان سامی مدت پانزده‏ سال به عنوان استاد حق التدریسی در دانشگاه‏ تدریس می‏کرد.جرمیاز در عصر خود به عنوان یک‏ مورخ ادیان همواره بحث‏انگیز بود.او مدافع‏ برجستهء طرفداری از فرهنگ بابلی و نظریهء اساطیر نجومی ملازم آن بود.آثار او با قدرتی رو به تزاید افراط کاریها و حالت مزاجی خاص او را نشان‏ می‏دهند اما هرگز نباید شایستگیهای او را از نظر انداخت.جرمیاز را می‏توان به عنوان پیشگام آن‏ دسته از مورخان ادیان دانست که«سرمشق‏ها»(51)را به عنوان نماد پژوهی مورد بررسی قرار می‏دهند.

س.م.ادسمان(52)او را در عرصهء تاریخ تطبیقی‏ ادیان،پدر معنوی تلقی جدید نسبت به پادشاهی‏ مقدس به شمار آورده است.جرمیاز و همفکرانش‏ از طریق به کارگیری کتیبه‏های میخی،عهد قدیم را از انزوای غیر تاریخی بیرون آورده و در معرض‏ تفسیر تاریخی قرار دادند.

هر چند تربیت جرمیاز عمدتا در زمینهء زبان‏شناسی بود،اما خود او به ارزش کلامی‏ پژوهشهایش کاملا دلبسته بود.او علاوه بر تدریس‏ در دانشگاه،به عنوان یک شبان لوتری نیز در لایپزیگ خدمت می‏کرد.برای او تاریخ ادیان مؤید عملی اعتقادش به مطلقیت مسیحیت بود.به‏ همین سبب می‏کوشید تا تاریخ ادیان را در قالب‏ اصطلاحات کلامی دریافت کند و سعی می‏کرد تا عینیت سخنانش را از طریق جدایی نامناسب بین‏ احساس و عبارت تأمین نماید.

در همین دورهء فعالیت جرمیاز بود که گروه و کرسی تاریخ ادیان در سال 1912 تأسیس شد و نقطهء عطفی در آموزش تاریخ ادیان پدید آورد.گروه‏ پین‏شناسی-که نام قدیمی رشتهء ادیان بود-در مؤسسهء تاریخ فرهنگ قرار داشت که توسط مورخی‏ به نام کارل لامپریخت(53)تأسیس شده بود.به رغم‏ سنت ثابت تحقیق دینی-تاریخی در دانشکدهء علوم انسانی،این مؤسسهء تازه به دلایل عملی در دانشکدهء الهیات ادغام شد.این مؤسسه تاریخ‏ ادیان مکمل کارهای دو گروه بررسیهای عهد قدیم و عهد جدید بود و در مورد ادیان باستانی خاور نزدیک‏ و دوران قدیم تحقیق می‏کرد.انتظار می‏رفت که‏ دانشکدهء علوم انسانی با سابقهء طولانی در پیگیری‏ تحقیقات دینی-تاریخی که داشت،به نصب یک‏ استاد تاریخ ادیان در دانشکدهء الهیات اعتراض‏ کند،اما این اعتراضات فایده‏ای نداشت.به هر حال،یک استاد از دانشکدهء علوم انسانی به عنوان‏ مشاور گروه جدید منصوب به خدمت شد و البته‏ هیچ گاه گفته نمی‏شد که هدف از فعالیتهای این‏ گروه درسی کارهای دفاعیاتی یا کلامی‏ است.نخستین استاد صاحب کرسی جدید و نخستین مدیر این گروه نوبنیاد سوده ناتان‏ سدربلوم(54)بود.

از آنجا که سدربلوم در سال 1914 به دانشگاه‏ اوپسالا بازگشت تا در آنجا سراسقف کلیسای‏ لوتری شود،لذا او عملا سه ترم بیشتر در لایپزیگ‏ تدریس نکرد.با این همه دورهء فعالیت او ارزشمند بود.او دو کتاب و یک مقاله تحت عنوان«کلام‏ طبیعی و تاریخ عمومی ادیان»را زمانی که در لایپزیگ بود نوشت.از نظر سدربلوم،تاریخ ادیان‏ صبغه‏ای کلامی داشت و نوع تازه‏ای از«کلام‏ طبیعی»بود.همان گونه سخنرانیهای او تحت‏ عنوان«خدای زنده:صورتهای بنیادی دین‏ شخصی»(ایراد شده در سال 1931 در سال‏ 1933 انتشار یافت)به وضوح نشان می‏دهد، تاریخ ادیان از دیدگاه او در خدمت دفاعیات‏ مسیحی بود.سدربلوم به علت اقامت کوتاهش در لایپزیگ تنها دو شاگرد تربیت کرد.یکی از نخستین دستیاران او محققی ژاپنی به نام جومونوبا ایشسباشی(55)بود.شاگرد دیگرش هاو شومروس(56)،به عنوان یک مبلغ از سوی هیأت‏ تبلیغی لایپزیگ از سال 1902 تا 1912 در جنوب‏ هند خدمت کرد و متون دینی را از زبان تامیل ترجمه‏ نمود.او در سال 1926 به مقام استادی رشتهء تبلیغ‏ در دانشگاه آلمانی هاله رسید.جانشین سدربلوم و صاحب کرسی رسمی او یک متخصص اهل آسیای‏ شرقی به نام هانس هاس(57)بود.هاس در سال‏ 1915 به این مقام رسید و به مدت بیست سال هم در لایپزیگ و هم در سطح جهانی خدمات او به‏ رشتهء تاریخ ادیان بسیار چشمگیر بود.در میان‏ سایر فعالیتهای او باید از گردآوری کتابی در دانش‏ دین‏شناسی نام برد که بین سالهای 1924 تا 1934 عرضه شد،او به کمک ادوارد لهمان(58)کتاب‏ معروف«متن درسی دین‏شناسی»را که نخستین‏ کتاب از نوع خود در آلمانی بود ویرایش کرد(سال‏ 1910،چاپ مفصل آن در 1924)و از سال‏ 1910 تا 1931،به چاپ«معرفی دانش‏ دین‏شناسی»مشغول بود.بخش عمدهء تدریس‏ هاس محدود بود به حوزهء تخصص او.وی تنها به‏ برخی از مباحث عمدهء رشتهء ادیان می‏پرداخت و برخلاف مکتب ماربورگ،از طرح مسائل فلسفی و کلامی پرهیز می‏کرد.

هاس از نظر کلامی یک پروتستانت آزاداندیش‏ بود.او به اتحادیهء عمومی تبشیری انجیلی‏ پروتستانت وابسته بود که بعدا تحت نام«هیأت‏ تبشیری آسیای شرقی»شناخته می‏شد.چنان که‏ پ.دلاگارده(59)گفته است،تاریخ ادیان برای او «فعالیتی هدایتگر و جزمی نسبت به الهیات مرسوم‏ بود».هاس این موضع خود را در آثارش به نامهای‏ «مفهوم و آرمان عشق نسبت به دشمنان در جهان‏ غیر مسیحی»و«مدافعه‏گری درست و نادرست در تاریخ عمومی ادیان»اظهار کرده است.لذا جای‏ شگفتی نیست که هاس در مراسم یادبودی در سال‏ 1927 تأکید کرد که بهتر است گروه درسی او به‏ جای دانشکدهء الهیات در دانشکدهء علوم انسانی‏ قرار داشته باشد.هاس اندکی پیش از مرگش به‏ رغم مخالفت مقامات کلیسا عملا شاهد انتقال‏ کرسی درسی‏اش به دانشکدهء علوم انسانی بود.

یکی از همکاران هاس در دانشکدهء الهیات در آن‏ زمان،یوهانس لیپوث(60)(1965-1880)بود که‏ او نیز به شدت علاقه‏مند و متمایل به رشتهء تاریخ‏ ادیان بود.دانش لیپوث دربارهء ادیان باستان بسیار گسترده بود.او در 1922 رسالهء کوچکی در برلین‏ منتشر ساخت که کمتر شناخته شده است،نام‏ رساله«راهنمای دانش دین‏شناسی»بود که هرگز به‏ پایان نرسید.او همچنین نشریه‏ای در مورد ادیان و فرهنگ عهد جدید به نام«آنجلوز فرشتگان» (1932-1925)منتشر ساخت.افزون بر هاس و لیپوث باید از پل تیلیک(61)یاد کرد که از سال 1927 تا 1929 علاوه بر تدریس در درسرن در دانشگاه‏ فنی،استاد افتخاری دانشکدهء الهیات بود.

در طول سالهای نخستین پیدایش رشتهء تاریخ‏ ادیان در دانشکدهء الهیات،تحقیقات دینی- تاریخی در دانشکدهء علوم انسانی متوقف نگشت. موفقیتهای برخی از محققان اهمیت قاطعی در رشد تحقیق نسبت به ادیان متفاوت داشت.در اینجا مقصود من بیشتر محققانی مانند یوهانس هرتل(62)و فریدریک ولر(63)،ریچارد هارتمان(64) خاورشناس،ادوارد ارکس(65)چین شناس،هرمان‏ کیز(66)مصرشناس،بنولندزبرگر(67)آشورشناس، محقق عرب‏شناسی مانند اریک براون لیخ(68)،و لازار گالکوویچ(69)متخصص ربّیانه و زبان‏شناسی‏ کلاسیک آگوست کورت(70)و نیز محققان آلمانی‏ مانند هلموت دبو(71)،جولیوس شوایترینگ(72)و کنستانتین ریچاردت(73)می‏باشد.

اما مهمترین حادثه مربوط به رشتهء تاریخ ادیان در دانشکدهء علوم انسانی در آن روزگار منصوب نمودن‏ یواخیم واخ(74)در سال 1924 به عنوان دانشیار رشتهء دین‏شناسی بود.نصب واخ در این دانشکده‏ برای فعالیت در بخش تاریخ فرهنگ و تاریخ‏ عمومی بود.او در مونیخ شاگرد فریدریک هیلر و در برلین شاگرد ارنست تروئلچ(75)بود اما مهمترین‏ بخش تحصیل او در لایپزیگ نزد کسانی همچون‏ \*«ادوارد لهمان»با تأکید افراطی و یکسویه بر احساس دینی‏ در تاریخ ادیان به مخالفت‏ برخاست و کوشید تا نظرها را دوباره به مفاهیم دینی معطوف‏ سازد.

هانس هاس،آگوست فیشر،هاینریش زیمرن، هانس فرایر(76)و یوهانس فولکلت(77)بود.واخ در سال 1922 پس از نگارش پایان‏نامه‏ای تحت عنوان‏ «مبادی پدیده‏شناسی مفهوم رستگاری»از دانشگاه‏ لایپزیگ فارغ التحصیل شد و در سال 1927 تدریس جامعه‏شناسی دین را آغاز کرد،رشته‏ای که‏ بعدها به نحو ارزنده‏ای به گسترش آن پرداخت. وی دو سال بعد به عنوان استادیار رشتهء تاریخ ادیان‏ منصوب شد.اما فعالیت تعهدآمیز واخ با مداخلهء نازیهای وحشی در سال 1953 که اجازهء تدریس او را مانند بسیاری از دیگر محققان لغو کردند متوقف‏ گشت.برخی از استادان دانشکده به این اقدام‏ شرم‏آور اعتراض کردند که شدیدترین اعتراضات از آن کسانی بود مانند بارتل فان در واردن(78) ریاضیدان،فریدریش هوند(79)و ورنر هایزنبرگ(80) که فیزیکدان بودند و برنهارد شواریتزر(81)که‏ باستان‏شناس بود،اما اعتراضات ناموفق بود.در همان زمان واخ دعوت ایراد سخنرانی در دانشگاه‏ براون را پذیرفت و ایالات متحده به صورت خانهء دوم‏ او درآمد.او در دانشگاه براون به عنوان استاد نظریه‏های دینی منصوب شد که این درس هنوز نیز رواج دارد.لهمان نیز با تأکید افراطی و یکسویه بر احساس دینی در تاریخ ادیان به مخالفت برخاست‏ و کوشید تا نظرها را دوباره به مفاهیم دینی معطوف‏ سازد.

در سال 1939 به سبب بروز جنگ جهانی دوم‏ فعالیت لهمان در دانشگاه لایپزیگ متوقف شد.در آن زمان او در آفریقا مشغول تحقیق بود و در نتیجه‏ او در پرتوریا مقیم شد.پس از پایان جنگ،لهمان‏ استاد قوم‏شناسی دانشگاه پوتچفستروم در آفریقای‏ جنوبی شد،مقامی که تا سال 1965 از آن او بود. او در سال 1969 در مونیخ درگذشت.

اکنون اجازه بدهید تا از دانشکدهء علوم انسانی به‏ دانشکدهء الهیات و کرسی رشتهء تاریخ ادیان در این‏ دانشکده بازگردیم.پس از مرگ هاس در سال‏ 1934 مشکلات زیادی در مورد تعیین جانشین او پدید آمد.فشارهایی از سوی نهضت دینی آلمان که‏ نازی‏ها از آن حمایت می‏کردند به وجود آمد و موجب آشفتگی و آشوب فراوانی گشت.هرگونه‏ بود،در پایان این نبرد،دانشکده پیروز شد و والتر بتکه(82)را به عنوان استاد جدید تاریخ ادیان‏ منصوب نمود.همان گونه که هرست استفن(83)، رئیس دانشگاه در آن زمان اشاره کرد،گماردن بتکه‏ به این مقام موجب حفظ سنت توانای روش‏شناسی‏ علمی این کرسی در لایپزیگ شد.بتکه یک‏ زبان‏شناس آلمانی طراز اول بود.او همچنین دانش‏ گسترده‏ای دربارهء ادیان جهان داشت.به ویژه او با نژادپرستی نازی‏ها و موضعگیریهای نهضت دینی‏ آلمان و اسطوره‏های ناسیونال-سوسیالیست آنان‏ مخالف بود.او دارای موقعیت ویژه‏ای بود که او را قادر می‏ساخت تا بتواند مغالطه‏های نازی‏ها را در مورد آلمان باستان برای متکلمان جوان توضیح‏ دهد.او بارها با رژیم حاکم درگیر شد اما تا زمان‏ شکست نازیها به فعالیت خود ادامه داد و بدین‏ وسیله توانست در ایمن‏سازی جوانان از زهر خطاهای نازیها سهمی داشته باشد.

بتکه نیز مانند هاس،عمدتا به فعالیت در حوزهء تخصصی خود می‏پرداخت.انتخاب او از سوی‏ فرهنگستان علوم ساکسونی به عنوان بهترین مورخ‏ ادیان دانشگاه لایپزیگ،بیش از هر چیز مرهون‏ شایستگی شخص او به عنوان یک متخصص آلمانی‏ بود.به هر تقدیر،بتکه در هیچ یک از تحقیقات‏ نقادانه‏اش پیرامون منابع و مآخذ دین‏شناسی، التفات خود را نسبت به مسائل دینی-تاریخی از دست نداد.

او در آثار خود این مسأله را مورد بررسی قرار داد که منابع سنتی تا چه حد می‏توانند در شناخت ادیان آلمانی و به ویژه دورهء پیش از مسیحیت،مؤثر باشند.

درون حوزهء خود رشته ادیان،بتکه پیوسته سرگرم‏ مبارزه علیه استنتاج‏های دینی-فلسفی و کلامی از مواد و مطالب این رشته بود.او یکی از بهترین‏ سنتهای تحقیقی دینی-تاریخی در آلمان را با تأکید بر تحقیقات زبان‏شناختی و تاریخی ادامه داد.من‏ کوشیده‏ام تا نشان دهم که این سنت ریشه‏های‏ کهنی در لایپزیگ دارد.یکی از نکات مهم در اندیشهء بتکه مخالفت او با رودلف اتو(84)بود که در مقدمهء کتابش به نام«امر قدسی در میان مردم‏ آلمان»دیده می‏شود.

اعتراضات عمدهء بتکه نسبت به نگرشهای عمدهء کلامی اتو دربارهء امر قدسی عبارت بودند از:فقدان‏ هرگونه توجه به خصلت عام و مشترک دین، یکسویه و ذهنی بودن و روان‏شناختی بودن آن.

نگرش اتو به خطا با تجربه و احساس آغاز شد و هدف آن دریافت مینوی(85)یا هستی الاهی به نحو تجربی بود.از دیدگاه بتکه عناصر اصلی دین‏ عبارت بودند از جامعه،سنت و مناسکی که ایمان‏ شخص در آنها ریشه دارد.از آنجا که بتکه بر جنبه‏های عینی،جامعه‏شناختی ادیان تأکید می‏کرد،لذا نمی‏توانست تفسیر خود از ادیان را با «تجربهء اصلی»،«تحول مینوی»یا مقولاتی مشابه‏ اینها آغاز کند.تاریخ ادیان با تجربهء اصلی در مورد مینوی آغاز نمی‏شود بلکه با تاریخ دینها تا آن حدی‏ که می‏توان با پژوهش در منابع مکتوب آنها را شناسایی کرد آغاز می‏گردد.به همین سبب بود که‏ بتکه از هرگونه فرضیه‏سازی در مورد منشأ غیر دینی‏ برای پیدایش ادیان و هرگونه تکامل غیر تاریخی در مورد این نظر اجتناب می‏کرد.او می‏خواست که‏ خصلت تاریخی،تجربی رشتهء تاریخ ادیان را حفظ کرده و آن را از هرگونه گرایش به مباحث فلسفی، ما بعد الطبیعی و مسائل کلامی دور نگه دارد.

بتکه اساسا خواستار حذف کاوش دربارهء منشأ پیدایش دین آن گونه که شلایر ماخر(86)ابداع کرده‏ بود از رشتهء تاریخ ادیان بود و در نتیجه خواستار آن بود تا از تأثیر علم کلام و فلسفه‏ دین،به ویژه ما بعد الطبیعه که تأثیرات مصیبت‏بارش‏ را از زمان شلایر ماخر تا زمان رودلف اتو برجا نهاده بود،مانع شود.

عبارت خود بتکه در این باره چنین است:«تاریخ‏ ادیانی که بکوشد تا دین را از طریق احساسات‏ پیروانش بشناسد،از طریق گرایش دینی آنها و نوع‏ تجربهء دینی‏ای که داشته‏اند،و در نتیجه جنبه‏های‏ عینی ایمان آنها را مورد غفلت قرار دهد،نقش بر آب می‏زند».در نتیجه،بتکه از نگرش اتو در مورد امر قدسی اجتناب می‏کرد.برای او قدسی، مفهومی غیبی بود که در یک جامعه و سنتهای آن‏ حضور دارد.جدای از این دو عنصر،نمی‏توان‏ قدس را شناخت.آنچه که قدسی است نه تنها از طریق جامعه بلکه در قالب سنتهای جامعه تعین‏ می‏یابد.بنابراین،تنها در ارتباط با مناسک و ایمان‏ ویلهلم دیلتای‏ \*«سیدل»و«لیندن»دو نمایندهء عمده رشته تاریخ ادیان‏ در دانشگاه لایپزیگ در طول قرن‏ 19 بودند،اما آنها تنها دانشمندانی نبودند که به تحقیقات‏ دینی-تاریخی اشتغال داشتند.

\*نظرات«سیفارث»کاملا غیر نقادانه و مشحون از تفسیرهای‏ کلامی و انجیلی بود.بنابراین‏ طبیعی بود که رشتهء تاریخ ادیان که‏ در دانشگاه لایپزیگ با او متولد شده بود،آغازی نامبارک داشته‏ باشد.

زنده می‏توان دربارهء دین سخن گفت.در حقیقت، ارزش دینی یک اسطوره به رابطهء آن با پرستش دینی‏ بستگی دارد.بدین‏سان بتکه به شدت بین دین و اساطیر جدایی افکند.حتی امروز نیز این تفکیک‏ غالبا به دست فراموشی سپرده شده یا آن گونه که‏ لازم است مورد توجه واقع نمی‏شود.افزون بر این، بتکه پیوسته و به تکرار بر رابطهء نزدیک بین دین و اخلاق و آداب تکیه می‏کرد.هر امر قدسی یا مینوی که فاقد جنبهء آداب و رسوم بود،از نظر او «صرفا یک امر موهوم بدون هیچ گونه اساس واقعی» تلقی می‏شد.او می‏گفت که«امر قدسی همواره‏ یک جنبهء اخلاقی و الزامی دارد،در غیر این صورت‏ تنها یک شبح ستوده خواهد بود».

بتکه این نگرشها و دیگر آراء خود را از طریق‏ مطالعهء تاریخ ادیان و نه از طریق تأمل و نظرپردازی به دست آورد و به تکمیل آنها پرداخت. در این مورد او شباهت بسیاری با محققانی مانند گئووید نگرن(87)،کارل مارتین(88)ادسمان،ارلاند انمارک(89)،هلمر رینگرن(90)،هرالد بیزیس(91)، یوگابیانکی(92)،پل رادین(93)و دیگران دارد.

به اعتقاد من،بتکه تحت تأثیر امیل دورکیم بود که سخنان او را با حالت تأیید نقل می‏کرد.او به‏ گونه‏ای جدی به خصلت تاریخی و جامعه‏شناختی‏ ادیان پرداخت و کوشش زیادی کرد تا تاریخ ادیان را آن گونه که واقعا مستقل از علم کلام و فلسفهء دین‏ باشد بنا کند.

مؤسسهء تاریخ ادیان در سال 1943 در اثر بمباران ویران شد.پس از پایان یافتن جنگ،بتکه‏ بازسازی آن را به عهده گرفت.در سال 1946،او کرسی و گروه ادیان را به دانشکدهء علوم انسانی‏ منتقل ساخت.او تا سال 1959 در مقام استاد زبان‏شناسی در گروه زبانهای آلمانی مشغول‏ خدمت بود و به علاوه در مؤسسهء تاریخ ادیان نیز فعالیت داشت.وی در سال 1978 در 94 سالگی‏ درگذشت.گروهی از کارشناسان برجسته با او کار می‏کردند که خود او فهرست اسامی آنان را برای‏ تدریس در رشتهء تاریخ ادیان تهیه کرده بود. زیگفرید مورنز در سال 1946 در لایپزیگ تدریس‏ ادیان مصر و یونان را آغاز کرد.

او تا زمان وقوع مرگ زودرس در سال 1970 به‏ طور منظم به عنوان استاد مصرشناسی،واحدهایی‏ را در رشتهء تاریخ ادیان تدریس کرد.علاوه بر مورنز(94)و آلبریخت آلت(95)،بتکه و لیپولدت(96) ،تنی چند از نمایندگان نسل قدیمی‏تر نیز در بازسازی برنامهء تاریخ ادیان در لایپزیگ مشارکت‏ داشتند،از جمله:ادوارد ارکز(97)(که یک‏ چین‏شناس بود)،ویلهلم شوبارت(98)(متخصص‏ پاپیروس‏شناسی)یوهان شوبرت(99)(متخصص امور تبت و مغولستان)،اورالیپس(100)(قوم‏شناس)،و ارنست دامان(101)که متخصص آفریقاشناسی بود و در لایپزیگ به عنوان استاد مهمان کار می‏کرد.از جناح مارکسیستها،مورخی به نام ارنست‏ ورنر(102)تماس دائمی خود را با گروه تاریخ ادیان‏ حفظ کرد.

سالهای پس از جنگ جهانی دوم شاهد وقوع دو بحران در سیر تاریخ ادیان در دانشگاه لایپزیگ‏ بودند.بحران نخست که به دنبال آن بحران دومی به‏ وقوع پیوست در سال 1958 رخ داد که به اصطلاح‏ اصلاحات سوسیالیستی دانشگاه خوانده می‏شد. در آن روزگار تلاشی جریان داشت که مؤسسهء تاریخ ادیان را به صورت مؤسسه‏ای برای تحقیقات‏ و تبلیغات الحادی درآورد.بتکه و مورنز هر دو با این تلاش مخالفت کردند که اقدامشان قرین توفیق‏ نیز بود.بحث از واقعیت الحاد،مسأله‏ای تاریخی‏ نیست.تبلیغات نیز وظیفهء علم نیست و همان‏گونه‏ که بتکه می‏گفت:تاریخ ادیان تنها در صورتی‏ می‏تواند رسالت خود را آنجام دهد که به عنوان یک‏ علم مورد توجه قرار گیرد.به سبب همین مقاومت‏ بود که آموزشهای مؤسسهء ادیان تنها به دانشجویان‏ الهیات محدود می‏شد و تأثیر عمومی آن از دست‏ می‏رفت.دیگر به نظر نمی‏رسید که مؤسسه بتواند توسعه بیابد،زیرا توسعهء آن در صورتی ممکن بود که به صورت مرکزی برای تحقیقات الحادی‏ درمی‏آمد.

بحران دوم در سال 9-1968 و در ارتباط با اصلاحات دانشگاهی به وقوع پیوست که به طور عمیقی ساختارهای دانشگاهی را در سرتاسر اروپا دگرگون کرد.در همین اثنا نزاعی درگرفت در مورد اینکه جایگاه تاریخ ادیان کجا باید باشد.آیا به‏ مطالعات خاورشناسی مربوط می‏شود یا به تاریخ یا به علم کلام.عاقبت،کرسی این رشته به بخش‏ مطالعات تاریخی انتقال یافت و در اول سپتامبر سال 1969 کرسی این درس تأسیس شد.من پس‏ از رد کردن مسؤولیتی در دانشگاه گوتینگن،به‏ عنوان استاد این کرسی منصوب شدم.مؤسسه یا گروه قدیمی تاریخ ادیان مانند همهء مؤسسات‏ باقیماندهء دیگر از بین برده شد و کتابخانه‏های‏ مستقل منحل شدند،اقدامی که هیچ کمکی به‏ ارتقای تحقیقات علمی نکرد.پیشینهء رشتهء تاریخ‏ ادیان در دانشگاه لایپزیگ از پایان قرن هیجدهم‏ تاکنون بدین شرح بوده است که گفته شد.این‏ سنت،به اعتقاد من،دو ویژگی مهم دارد:

نخست آنکه تاریخ ادیان یا دانش دین‏شناسی را دانشی زبان‏شناختی و تاریخی به شمار می‏آورد. دوم اینکه،تاریخ ادیان را علمی استقرایی تلقی‏ می‏کند،همان گونه که واخ در برنامهء اصلی‏اش‏ بدان پرداخت و شاگردش جوزف کیتاگاوا به ادامه و گسترش آن در دانشگاه شیکاگو پرداخته است. امیل دورکیم قبلا در مورد بررسی و مطالعهء ادیان‏ گفته بود:«تاریخ در واقع تنها روشی است که‏ می‏تواند در تحلیل و تبیین ادیان به کار گرفته شود». و کارل میولی(103)زمانی گفته بود:«مسائل مربوط به تاریخ ادیان همه مباحث مربوط به زبان‏شناسان‏ هستند».البته مقصود او،زبان‏شناسی به معنای‏ مطالعهء فرهنگ بود،و این همان تلقی‏ای از زبان‏شناسی است که بعدها توسط کسانی مانند آگوست بوئخ(104)و اولریخ ون ویلاموویچ(105)موئل‏ اندورف(106)توسعه یافت.نخستین بار هرمان‏ یوزنر(107)از این نگرش در تاریخ ادیان بهره گرفت و شاگرد او آلبریخت دیتریش(108)در دومین کنگرهء تاریخ عمومی ادیان در بازل در سال 1904 آن را به‏ نحو منظمی ساخت.شیرلی جکسون کاسه(109) نیز هنگامی که مقالهء مهم و ممتازش را در نخستین‏ شمارهء«نشریهء دین»(تأسیس سال 1921)تحت‏ عنوان«دربارهء مطالعهء تاریخی دین»می‏نوشت‏ همین گونه مطالعه دربارهء فرهنگ را در ذهن‏ داشت.

پی‏نوشت: (\*)مقالهء حاضر بخشی از کتابی ارزشمند دربارهء دانش دین‏شناسی‏ است که اثر کورت رودلف استاد پیشین دانشگاه کارل مارسک در لایپزیگ است.او در حال حاضر در گروه مطالعات دینی دانشگاه‏ کالیفرنیا در سانتاباربارا به تدریس اشتغال دارد.او متخصص مشهور ادیان گنوس است و آثاری نیز در مورد فرقهء ماندایی(مغتسله)در عراق و ایران دارد.وی در مطالعهء دینهای ابتدایی مقام ممتازی دارد و آثاری در مورد قرآن و اسلام نیز پدید آورده است.این مقاله به معرفی‏ اجمالی دانش دین‏شناسی به منزلهء یک رشتهء دانشگاهی مستقل‏ می‏پردازد و گزارشی از زمینه‏های تاریخی پیدایش این رشته و وضعیت‏ آن درگذشته و حال در دانشگاههای معتبر اروپا،به ویژه آلمان ارائه‏ می‏دهد که برای عالمان دین و استادان و دانشجویان رشتهء ادیان‏ آگاهی بخش و سودمند است.مشخصات کتاب‏شناسی اثر یاد شده‏ بدین قرار است: lacirotsiH slatnemadnuF dna eht yduts fo -fR noigil , truK hPloduR kroyweN ,5891 .